



فریب و تحمیق توده‌ها آسان‌تر از آگاه ساختن آنان است

نقدی بر کتاب فاشیسم و بنگاه‌های کلان اقتصادی

زهره جعفری

از سالیان پیش و به‌ویژه از هنگامی که خواندن کتاب «مرگ کسب و کار من است» نوشته‌ی روبر مرل را با ترجمه‌ی همیشه درخشان احمد شاملو به پایان برده‌ام، تاکنون بارها به فرهنگ‌های موجود درباره‌ی تعریف و ماهیت فاشیسم مراجعه کرده‌ام. متأسفانه این فرهنگ‌ها به علت تعلق طبقاتی به اردوی سرمایه کم‌ترین و تحریف‌کننده‌ترین تعریف‌ها را از فاشیسم ارایه می‌دهند. سرانجام ترجمه‌ی کتاب فاشیسم و بنگاه‌های کلان اقتصادی به دست‌ام رسید. در این کتاب، پاسخ بسیاری از پرسش‌هایم را درباره‌ی فاشیسم یافتم. ترجمه‌ی کتاب با نهایت امانت‌داری از متن اصلی، و وفاداری کامل به مبانی ترجمه، نثر صمیمانه، موجز و مانوسی دارد. در بسیاری از موارد مترجم برای گزینش جای‌گزین‌های فارسی از بینش شاعرانه و شهودی خود یاری جسته‌است که خود، کتاب را ملموس و خواندنی‌تر می‌سازد.

اما گذشته از ترجمه‌ی مقبول فاشیسم و بنگاه‌های کلان اقتصادی، آنچه کتاب را برجسته می‌کند، مجهز بودن نویسنده به ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر بالنده و سوسیالیسم انقلابی است. دانیل گرن نویسنده‌ی فرانسوی کتاب از زاویه‌ای انقلابی به چگونگی پیدایش و روند رشد فاشیسم می‌پردازد که در نوع خود جایگاه ویژه‌ای دارد. فاشیسم، برای من پیوسته کریه‌ترین چهره‌ی سرمایه بوده‌است و طبعاً پاسخ آن را نه طیف‌های گوناگون نیروهای درون سرمایه که نیروی مخالف آن یعنی طبقه‌ی کارگر بالنده می‌تواند بدهد. دانیل گرن نیز به درستی فاشیسم را جزو ذات نظام سرمایه‌داری می‌داند؛ هم‌چنان که برای سد کردن راه فاشیسم تنها براندازی شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به‌وسیله‌ی پرولتاریای انقلابی را به رسمیت می‌شناسد. چرا که اگر پرولتاریا به قدرت می‌رسید، جرثومه‌ی فساد فاشیسم از همان ابتدا نابود می‌شد. نویسنده به درستی در دیباچه‌ی کتاب خود بر جوهر انقلابی این کلام کلارا

زتکین تاکید می‌کند که فاشیسم عقوبت جانکاه پرولتاریاست برای آن‌که در پی گسترش انقلاب آغاز شده در روسیه [در کشورهای دیگر] نبوده است...^۱. در نهایت هم هیچ‌یک از لایه‌های درون سرمایه‌داری در اروپای غربی بنا به ماهیت سازشکارانه‌ی خود نتوانستند از پس فاشیسم برآیند. تنها شوروی انقلابی و سرزمین شورایی کارگران و زحمتشکان بود که توانست فاشیسم را به زانو در آورد و بشریت را از خطر نابودی برهاند.

فاشیسم و بنگاه‌های کلان اقتصادی چنان که از نام آن نیز بر می‌آید، به گونه‌ای تحقیقی و موشکافانه به رابطه‌ی تنگاتنگ و حیاتی منافع انحصارهای بزرگ و نیاز روبنایی آن، که دولت فاشیستی باشد، می‌پردازد. نویسنده به‌طور علمی اثبات می‌کند که اگر پرولتاریا و سوسیالیسم انقلابی نتواند از وخامت اقتصادی نظام سرمایه‌داری برای در هم شکستن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مبتنی بر کارمزدی سود ببرد و نظم پرولتری را برقرار سازد، این جبهه‌ی ضدانقلابی سرمایه خواهد بود که از نارضایتی توده‌ها به نفع خویش نهایت سود را به سرکوب و عوام‌فریبی متوسل می‌شود. در حقیقت این پژوهش به ما نشان می‌دهد که راه سومی وجود ندارد: یا نظم پرولتری یا نظم بورژوایی. فاشیسم، فرزند خلف نظم بورژوایی و پی‌آمد وخامت خود نظام سرمایه‌داری است که از ناسازگاری میان پیشرفت نیروهای تولیدی و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید ناشی می‌شود. هم‌چنین فاشیسم به مثابه ابزاری در دست بنگاه‌های کلان اقتصادی، در جهت تقسیم جهان میان قطب‌های امپریالیستی عمل می‌کند.

با آن که نویسنده پیدایش و رشد فاشیسم در آلمان و ایتالیا را مورد پژوهش قرار می‌دهد، اما به‌درستی ژرف‌کاوی می‌کند که فاشیسم هم‌چون ریشه‌ی خود - نیروی سرمایه - پدیده‌ای جهان‌شمول است و تا زمانی که زمینه‌ی اقتصادی و طبقاتی آن یعنی نظام و شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری وجود دارد، خطر فاشیسم همواره خطری جدی برای بقای بشر خواهد بود، چرا که نظم سرمایه‌داری پیوسته برای بقای خود مبتنی بر سود هرچه بیشتر اقتصادی، شرایط رشد فلسفی و خرافه‌های ایدئولوژیک فاشیسم را فراهم آورده و بازتولید می‌کند. خرافه‌های حقیر تبعیض طبقاتی، ملی، مذهبی و فرهنگی که به تبعیض نژادی و نژاد برتر منجر می‌شود، ریسمانی به جز استثمار سرمایه‌داری نیست که در کُنه و ذات نیروی ددمنش سرمایه مبتنی بر کارمزدی ریشه دارد. تنها نظام سوسیالیستی قادر به گورکنی نهایی این پدیده‌ی شوم و خرافه‌هایش از اذهان خواهد بود. چنان که دانیل گرن نیز فاشیسم را محصول شکست مستقیم در دست‌یابی به سوسیالیسم می‌داند.

نویسنده با پژوهشی گام به گام و مبتنی بر اسناد تاریخی خواننده را به این حقیقت آشکار می‌رساند که باید میان فاشیسم و سوسیالیسم یکی را برگزید و هرگز نمی‌توان با طناب پوسیده‌ی رفرمیسم و چنگ انداختن به دموکراسی بورژوایی با فاشیسم مبارزه کرد. چرا که فاشیسم، خود پی‌آمد شکست‌های پی‌درپی احزاب کارگری است که رهبران آن به رفرمیسم در غلطیدند و از موقعیت‌های انقلابی تاریخی برای برقراری نظم کارگری و سوسیالیسم انقلابی بهره نبردند.

بنا به روایت انقلابی رزا لوگزامبورگ نیز «کسی که نبرد برای سوسیالیسم را ترک می‌کند هم جنبش کارگری و هم دموکراسی را به فراموشی می‌سپارد»^۲ زیرا «سرنوشت دموکراسی به سرنوشت جنبش کارگری بسته است»^۳.

فاشیسم و بنگاه‌های کلان اقتصادی هم‌چنین به ما نشان می‌دهد هنگامی که طبقه‌ی کارگرِ قدرتمندِ انقلابی مسلح به ایدئولوژی طبقاتی در صحنه‌ی نبرد برای سرنوشت نهایی حضور نداشته باشد، طبقه‌ی میانی خاصیت این را دارد که از جانب نیروهای راست افراطی اغفال شده و به سوی آنان کشیده شود. دانیل گرن هم‌چنین به ما می‌آموزد که **فریب و تحمیق توده‌ها بسیار آسان‌تر از آگاه ساختن آنان است**. چرا که گذشته از تجربه‌ی سالیان پی‌درپی حاکمیت بورژوازی، انسان‌ها قرن‌ها تحت سلطه‌ی نظم طبقاتی زیسته‌اند و ذهنیت آنان آمادگی بیشتری برای جذب خرافه و تحمیق را دارد چنان که فاشیسم توانست با عوام‌فریبی، حمایت بخش وسیعی از توده‌ها را در جهت سرکوب نظامی خودِ آنان به دست بیاورد.

پژوهنده‌ی کتاب هم‌چنین با نگاهی تیزهوشانه و ژرف‌بینانه پرده از تظاهر فاشیسم به سرمایه‌ستیزی برمی‌دارد و خواننده را به اعماق تحلیل علمی خویش می‌کشانند. تظاهر فاشیسم به سرمایه‌ستیزی تنها برای از میدان به‌دربردن سوسیالیسم انقلابی و فریب و تحمیق توده‌ها صورت گرفت. در حقیقت فاشیسم برای پیشروی و رشد خود احتیاج مبرمی داشت که تنها دشمن حقیقی خود، پرولتاریای انقلابی را خلع سلاح کند. پس به سلاح انقلابی پرولتاریا یعنی سوسیالیسم حمله برد و وحشتناک‌تر این بود که هر کجا به بن‌بست می‌رسید نقاب دروغین سوسیالیسم به چهره می‌زد. چرا که فاشیسم بنا به اعتراف رهبران اصلی آن در ابتدا چنان ضعیف و ناتوان بود که با یک حمله‌ی قدرتمند، توانمند و انقلابی کارگران و زحمتکشان مسلح در نطفه خفه می‌شد و برای همیشه به زباله‌دان تاریخ می‌پیوست. در حقیقت، هر اندازه نیروهای پرولتری در اثر فرصت‌طلبی و رفرمیسم رهبری احزاب و تشکل‌های کارگری بیشتر از میدان مبارزه به در می‌شوند، راه برای پیشروی فاشیسم گشوده می‌شود و حتا بخش قابل توجهی از طبقه‌ی کارگر سرخورده از روش‌های فرتوت و مرده‌ی رفرمیسم به فاشیسم در می‌غلطد و مسخ شعارهای فاشیستی می‌شود. فراموش نمی‌کنیم که پس از قتل رزا لوگزامبورگ، **کارل لیبکنشت** و سایر رهبران صادق جنبش کمونیستی آلمان، راه برای رشد فاشیسم آلمان فراهم شد. این رهبران انقلابی بر مبنای تحلیل علمی سوسیالیسم و شناخت ماهیت ذاتا ارتجاعی اقتصاد سرمایه‌داری، پی‌درپی خطر فاشیسم را گوشزد می‌کردند و راه مبارزه با آن را هم نه اصلاح شیوه‌ی توزیع با توسل به دموکراسی بورژوایی و پارلمان، که انقلاب برای برانداختن شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مبتنی بر کارمزدی و برپایی سوسیالیسم می‌دانستند. آنان به درستی پیش‌بینی می‌کردند. چنان‌چه سوسیالیسم انقلابی نتواند سرمایه‌داری را واژگون کند، نظام سرمایه‌داری برای پاسخ‌گویی به نیاز اقتصادی خویش به هیولای فاشیسم منجر خواهد شد. در این جا دانیل گرن درس بسیار آموزنده و جاودانه‌ای از تاریخ به ما می‌آموزد؛ **تاریخ پیوسته از راستروی رهبران و نه هرگز از چپ روی آنان، شکست خورده است**.

کتاب **فاشیسم و بنگاه‌های کلان اقتصادی** هم‌چنین مُشتِ فیلسوفان بورژوازی هم‌چون **نیچه** و سایر نظریه‌پردازان بوژوا و التقاطیون خرده‌بورژوایی مذهبی را که به کمک فاشیسم می‌آیند و زمینه‌ی جنایت‌های آنان را فراهم می‌آورند برای خواننده باز می‌کند. تمامی این نظریه‌پردازان - با تمامی شهرت و هیاهوی جهانی خویش - بر تحقیر قدرت انقلابی توده‌ها تکیه دارند. همه‌ی آنان به واسطه‌ی خاستگاه طبقاتی‌شان به شدت ضد قدرت تشکل کارگران و زحمتکشان و سوسیالیسم انقلابی هستند تمامی این نظریات نژادپرستانه‌ی خرافی برای ظهور «آبرمرد»ی از طبقه‌ی

بالا چشم به آسمان سرمایه دوخته‌اند. هر چند که این خرافه‌ها در پوشش‌های زیبای فلسفی، ادبی، هنری و مذهبی پیچیده شده باشند. شناخت این خرافه‌های خطرناک نژادپرستانه، خواننده را هرچه بیشتر برای مبارزه‌ی فرهنگی با آن هشیار و آگاه می‌سازد.

در کتاب *فاشیسم و بنگاه‌های کلان اقتصادی* هم‌چنین می‌خوانیم که چگونه فاشیسم چهار نعل به کمک سرمایه‌داری در حال احتضار می‌آید و با چه شیوه‌هایی تشکیلات ورشکسته‌ی بنگاه‌های کلان اقتصادی را نجات می‌دهد. فاشیسم، این قدیس مالکیت خصوصی بازگشت امنیت برای سرمایه‌داری خصوصی را حتا در صنایع کلیدی و بانک‌های اصلی تامین می‌کند. دولت فاشیستی تا آن‌جا که می‌تواند انباشت سرمایه و نظم را برای آبر سرمایه‌دار شدن و سازمان‌دهی واحدهای بزرگ سرمایه فراهم و سودها را تضمین می‌کند. بنابراین می‌بینیم که دولت فاشیستی پیوندی حیاتی و اندام‌وار با خصوصی‌سازی دوباره‌ی سرمایه‌داری در فضای امن دارد.

دانیل گرن به شکلی ویژه و کاملاً به‌جا به توهم‌های خطرناکی که درباره‌ی فاشیسم وجود دارد می‌پردازد و در پژوهش علمی خود بر این اوهام خط بطلان می‌کشد. متأسفانه حتا امروزه نیز چنین توهم‌های خطرناکی که از جانب رسانه‌های بورژوازی دامن زده می‌شود در اذهان ناآگاه توده‌ها رسوب می‌کند و دفاع از این اوهام هنوز شامل تاریخ نشده است.

یکی از این توهم‌ها آن است که گویا فاشیسم مرحله‌ای است ضروری از تکامل سرمایه‌داری و زمان انقلاب پرولتری را تسریع می‌کند. این توهم بر آن است که: «فاشیسم با تمرکزگرایی حداکثر در جهت انقلاب حرکت کرده است»^۴ حال آن که رژیم توتالیتار فاشیسم هم‌زمان با تمرکزگرایی، دیکتاتوری پلیسی را به حداکثر رسانیده و به سرکوب طبقه‌ی کارگر و دیگر نیروهای انقلابی می‌پردازد. از آن گذشته فاشیسم، شستشوی مغزی کودکان را از همان اوان کودکی شروع می‌کند تا تصور عقیده‌ی سوسیالیستی و کمونیستی در مغز دوران جوانی وی هم ننگند. پس فاشیسم نه تنها روند انقلاب پرولتری را شتاب نمی‌بخشد، بلکه همان‌گونه که رزا لوکزامبورگ به گونه‌ای موجز آن را در عبارت «*سوسیالیسم یا بربریت!*» پیش‌بینی می‌کند، دشمن سرسخت و بی‌چون و چرای سوسیالیسم انقلابی و خواهان بازگشت کامل به بربریت به‌شمار می‌آید. اما بنا به روایت نویسنده نباید از یاد برد که جذب بیکاران در طرح‌های عظیم راه‌سازی و تسلیحاتی، نظارت دیکتاتوری بر صادرات سرمایه و طرح‌های غول‌آسای «رفاه اجتماعی» زمینه‌های مادی عوام‌فریبی فاشیسم برای کسب حمایت توده‌ای - هر چند اجباری - شد. با این همه اطلاق حکومت مردمی به فاشیسم از جانب نویسنده - هر چند گذرا و چه بسا از روی غفلت - می‌تواند سوءتفاهم‌های زیادی را برانگیزد که با نظریات طبقاتی دانیل گرن هیچ سازگاری ندارد. چرا که آن‌چه مردمی بودن یک حکومت را تعیین می‌کند نه کسب حمایت توده‌ای و نه حتا همیشه شیوه‌های به قدرت رسیدن بلکه افزون بر آن، ماهیت طبقاتی و به طبع برنامه و کارکرد طبقاتی آن حکومت خواهد بود.

توهم دیگر مربوط به تضاد میان بنگاه‌های کلان اقتصادی و دولت فاشیستی است. این تضاد تنها به‌خاطر منافع کلان آنان در سودهای حاصله از جنگ بود. این انحصارها از آن در هراس بودند که مبادا رهبران فاشیستی، جنگ زود هنگامی را شروع کنند و سودهای سرشار تسلیحاتی آنان به‌خطر بیفتد. چنین تضادی به هیچ‌عنوان ناشی از

اختلاف ماهوی میان این بنگاه‌های کلان اقتصادی و دولت فاشیستی نبود. دانیل گرن به درستی بر آن است که این انحصارهای بزرگ بودند که رژیم توتالیتار فاشیستی را به یک دیکتاتوری کاملاً نظامی تبدیل کردند. چرا که باز هم بر اساس پیش‌بینی حیرت‌آور رزا لوکزامبورگ «برای طبقه‌ی سرمایه‌دار، نظامی‌گری به یک ضرورت تبدیل شده است.»^۵

توهم خطرناک دیگری که درباره‌ی فاشیسم وجود دارد، این است که فاشیسم را سرمایه‌ستیز و یک انقلاب دانسته‌اند. حال آن که فاشیسم چنان که کلارا زتکین به آن اشاره می‌کند: «توصیف زوال اقتصاد سرمایه‌داری است.»^۶ بنابراین فاشیسم نه از نظر اقتصادی و نه از نظر سیاسی به هیچ‌وجه پیشرفته‌تر و فراتر از سرمایه‌داری نیست. بلکه دولت فاشیستی هم‌چون پرستاری برای طولانی کردن عمر غده‌ی چرکین و بدخیم سرمایه‌داری عمل می‌کند؛ یعنی به جای مالکیت اشتراکی بر ابزار تولید، تمامی نیرویش را صرف سرکوب جنبش خودانگیخته‌ای می‌کند که خواهان سوسیالیسم است. پس فاشیسم با تمامی بربریت خویش برای حفظ مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری و در یک عبارت، بقای شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری مبتنی بر کارمزدی به سوسیالیسم یورش می‌برد و هیچ‌گونه سازگاری با انقلاب ندارد.

دانیل گرن هم‌چنین به این حقیقت می‌پرازد که فاشیسم تناقض‌های ناشی از پیشرفت ناموزن نظام سرمایه‌داری را تشدید می‌کند و برای تقسیم دوباره‌ی جهان به زور اسلحه متوسل می‌شود. اما بر آن است که فاشیسم به معنای جنگ نیست و تنها راه پیکار با آن را نیز گشودن جبهه‌ی نبرد طبقاتی درونی می‌داند. حال آن که فاشیسم نه توسط کارگران آلمان و ایتالیا، که در جبهه‌ی جنگ، در سرزمین شوراهای انقلابی شکست خورد و منهدم شد. آخرین توهم که بسیار ساده‌انگارانه به نظر می‌رسد. فاشیسم را پدیده‌ای محلی و ناشی از شرایط خاص آن می‌داند در حالی که فاشیسم هم‌چون خود سرمایه‌پدیده‌ای جهان‌گستر است و ویژه‌ی آلمان و ایتالیا نیست و می‌تواند به سایر نقاط جهان نیز سرایت و رشد کند. چنان که فاشیسم به کمک نیروی سرمایه‌ی جهانی، انقلاب کارگری اسپانیا را سرکوب کرد. متأسفانه در این کتاب حتا اشاره‌ای هم به آن نمی‌شود.

سرانجام دانیل گرن، نویسنده‌ی کتاب *فاشیسم و بنگاه‌های کلان اقتصادی* پژوهش بسیار ارزنده و بی‌همتای خود را چنین به پایان می‌برد که فاشیسم از بنیاد پدیده‌ای محتوم نیست و سوسیالیسم انقلابی می‌توانست **فاشیسم را برای همیشه در تاریخ ریشه‌کن کند، اگر جنبش سوسیالیستی به وظیفه‌ی خود عمل می‌کرد**، اگر به جای آویختن بر ریسمان پوسیده‌ی دموکراسی بورژوازی و رفرمیسم، بنگاه‌های کلان اقتصادی را خلع سلاح اقتصادی می‌کرد، یعنی ابزار تولید را اشتراکی و زمین‌های بزرگ را مصادره می‌کرد. اگر طبقه‌ی کارگر بالنده را با تمام قوای انقلابی خویش همراه با سایر زحمتکشان به میدان مبارزه‌ای طبقاتی و سرنوشت‌ساز برای واژگونی سرمایه‌داری و برپایی دموکراسی شورایی و سوسیالیسم فرا می‌خواند و اگر میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری در نوسان نبود و در یک کلام به رفرمیسم در غلطیده بود؛ چرا که انتخاب دیگری میان سوسیالیسم و فاشیسم وجود نداشته، ندارد و نخواهد داشت.

با توجه به این که سلول سرطانی فاشیسم پیوسته در نظام سرمایه‌داری وجود دارد و خطر فاشیسم همواره زیست بشر را تهدید می‌کند؛ به‌ویژه که به تئوری‌های نژادپرستانه‌ی آن بسیار آگاهانه از طرف رسانه‌های همگانی بورژوازی

دامن زده می‌شود و متأسفانه اذهان ناآگاه، این خرافه‌های خطرناک ضدبشری را جذب و تکرار می‌کنند، فاشیسم و بنگاه‌های کلان اقتصادی کتابی بسیار باارزش، خواندنی و پر از نکات آموختنی برای شناخت علمی و ریشه‌ای از خرافه‌ی فاشیسم و مبارزه‌ی با آن محسوب می‌شود. خواندن این کتاب را به تمامی خوانندگان فارسی‌زبان و به‌ویژه جوانان پیشنهاد می‌کنم.

پی‌نوشت

- این مقاله پیش‌تر در ماهنامه‌ی *تقدیر*، سال دوم، شماره‌ی ۹، آبان و آذر ۸۴ چاپ شده‌است.
- مشخصات کتاب به شرح زیر است: *فاشیسم و بنگاه‌های کلان اقتصادی*، دانیل گرن، ترجمه‌ی رضا مرادی اسپیلی، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۳.
۲. همان منبع، ص ۹۷.
۳. *اصلاح یا انقلاب*، رزا لوکزامبورگ، برگردان اسدالله کشاورزی، تهران، نشر آزادمهر، ۱۳۸۱ ص ۹۵.
۴. همان منبع، ص ۹۷.
۵. *فاشیسم و بنگاه‌های کلان اقتصادی*، ص ۳۹۹.
۶. *اصلاح یا انقلاب*، ص ۵۲.
۷. *فاشیسم و بنگاه‌های کلان اقتصادی*، ص ۴۱۰.